



وجوه جامعه‌شناختی اندیشه بازرگان

حمیدرضا جلالی پور

را تبیین می‌کنند و هم صحت و سقم‌شان از لحاظ تجربی قابل بررسی است. برای نمونه نظریه "محرومیت نسبی" در جامعه‌شناسی سیاسی برای تبیین چرایی انقلاب‌ها یا نظریه "انومی" برای تبیین رشد آسیب‌های اجتماعی در جوامع در حال گذار، یا نظریه "توسعه اقتصادی لیست" برای توضیح تداوم ثبات سیاسی به کار می‌روند و همه این نظریه‌ها را می‌توان به محک تجربه آزمود. در ایران نیز در نیم قرن گذشته، انجام تحقیقات علمی درباره پدیده‌ها و مسائل و تغییرات اجتماعی رواج داشته است.

در کنار رویکرد تجربی و علمی فوق، رویکرد سنتی و تیبیک قرار دارد. در این رویکرد نظری، محقق می‌کوشد در بررسی پدیده و موضوع مورد بررسی‌اش، مشخص کند که آن پدیده از چه سنخ و تیبی است. از این نظر، در جامعه‌شناسی سنخ‌های متنوعی که از مطالعات تجربی انتزاع شده‌اند، وجود دارند. محقق باید روشن کند موضوع مورد بررسی‌اش به کدام یک از سنخ‌های موجود نظری نزدیک‌تر است. گاه نیز محقق برای توضیح موضوع مورد بررسی‌اش به یک سنخ اختصاصی احتیاج دارد. این رویکرد نیز تجربی است و در سنت ماکس وبر ریشه دارد. از میان سنخ‌های مشهور وبر می‌توان از "سنخ‌های سه‌گانه مشروعیت سیاسی در حکمرانی‌ها" نام برد (سنخ‌های سنتی، کاریزمایی و عقلانی- قانونی). در تحقیقات اجتماعی در ایران نیز استفاده از این رویکرد متداول است، اگرچه مطالعات مبتنی بر تبیین علمی رونق بیشتری دارد. به هر تقدیر در حوزه‌های جامعه‌شناسی، نظریه‌ها و سنخ‌های تجربی وجود دارد که مورد استفاده و نقد محققان اجتماعی قرار می‌گیرد.

کارهای بازرگان از زاویه نظرورزی فوق، یعنی نظریات تعلیلی و سنتی تجربی جالب توجه است. در این جا به یک نمونه از کارهای سنتی او اشاره می‌کنم که می‌تواند برای محققان جامعه‌شناسی سیاسی جالب توجه باشد. او چهار سال پس از انقلاب اسلامی در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت (بازرگان، ۱۳۶۳) سعی کرد نتایج انقلاب اسلامی را تحلیل کند. او با رویکرد سنتی و با زبانی روشن و تجربی به موضوع مذکور می‌پردازد. به نظر او مردم در جریان انقلاب اسلامی با شعارهایشان نشان دادند که به دنبال یک حکومت اخلاقی، غیراستبدادی، مردمی، قانونی، غیرفاسد و... هستند. وی سپس به بررسی "نظام فاتحی" که از دل پیروزی انقلاب اسلامی بیرون آمد، می‌پردازد. او ابتدا از هشت سنخ حکومت یاد می‌کند (نظام استبدادی قدیم؛ موناشری؛ حکومت اشرافی یا افاضل افلاطون؛ دموکراسی؛ تئوکراسی؛ سوسیالیسم انقلابی؛ فاشیسم و آنارشیزم). سپس دلیل تجربی می‌آورد که "نظام فاتح" برآمده از انقلاب اسلامی را نمی‌توان در هیچ کدام از سنخ‌های یاد شده قرار داد. از نظر او نظام برآمده، گرچه پاره‌ای از نشانه‌های سنخ‌های گوناگون را دارد، اما گویا سنخ مستقل و مخصوص به خود است (بازرگان، ۱۳۶۳: ۲۰۳-۱۹۰). به اصطلاح اندیشمندان اجتماعی گویی نظام برآمده، یک تیپ و سنخ منحصر به فرد است. او نام دقیقی برای سنخ اختصاصی مورد نظرش انتخاب نمی‌کند ولی ویژگی‌های این سنخ را بر اساس مشاهداتش بیان می‌کند. او نظام فاتح را هم "دموکراتیک" و هم "آرشدادی- امامی" می‌داند. در این "نظام فاتح" پاره‌ای از سازوکارهای

موضوع سخن من بررسی جنبه‌ای از کارهای مرحوم مهندس بازرگان است که در حوزه عمومی ایران کمتر برجسته شده‌اند. گوش قشر درس خوانده و مسلمان ایران درباره بازرگان با عناوینی چون استاد برجسته ترمودینامیک دانشکده فنی، احیاگر دینی، روشنفکر درجه اول دینی، اصلاح‌طلب پیشکسوت سیاسی- مذهبی، رهبر نهضت آزادی ایران به عنوان اولین تشکل سیاسی- مذهبی که مشی پایدار قانونی، مسالمت‌آمیز و اصلاح‌گرایانه داشت و اولین نخست‌وزیر ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آشناست. من اما در این مجال، در باب این عناوین آشنا سخن نخواهم گفت. در این فرصت می‌خواهم از این ادعا دفاع کنم که بازرگان یک نظریه‌پرداز اجتماعی راهگشا درباره جامعه ایران نیز بود. او یک اندیشمند اجتماعی و مسلمان بود که در آسیب‌شناسی زندگی اجتماعی ایرانیان نظرانی روشن داشت که همچنان تاثیر گذارند. گرچه او دانش‌آموخته جامعه‌شناسی نبود و در نظرورزی‌های اجتماعی‌اش درباره جامعه ایران از روش‌ها، نظریه‌ها، اصطلاحات و ذخیره ادبیات تخصصی و متعارف جامعه‌شناختی مستقیماً استفاده نمی‌کرد، اما موضوع و محتوای پاره‌ای از مطالعات و جستارهای اجتماعی‌اش جامعه‌شناختی بود؛ به همین دلیل باید او را یک اندیشمند اجتماعی کامروا محسوب کرد؛ من نیز در این جا با اندکی تسامح از او با عنوان "جامعه‌شناس" یاد می‌کنم. جهت‌گیری جامعه‌شناسی بازرگان نه تقلیدی از غرب بود و نه به سنت و دین مردم کینه می‌ورزید. او با نگاه محققانه‌ای که به دانش غرب و میراث و مضامین جامعه ایران داشته دستاوردهای تحقیقی خود را به زبانی روشن و غیرمتکلفانه و فخر فروشانه به مخاطبانش ارائه می‌داد. توجه به نحوه نظریه‌پردازی‌های او می‌تواند راهنمای نسل جوان با استعداد ما باشد که اینک آگاهانه وارد حوزه‌های دانشگاهی علوم انسانی شده‌اند. همچنین کسانی که نگران ورود علوم انسانی مقلدانه به ایران هستند، می‌توانند از بازرگان و مشی تحقیقی‌اش الهام بگیرند و علوم انسانی محققانه را در ایران تقویت کنند. برای روشن کردن ادعایم، بحث را ذیل سه نوع نظریه‌پردازی مرسوم در رشته جامعه‌شناسی به پیش می‌برم و نشان می‌دهم که تحقیقات بازرگان درباره جامعه ایران، از هر سه زاویه غنی، روشنگر و راهگشاست. همه می‌دانیم داشتن برداشتی منفتح از گونه‌ها و سطوح مختلف نظریه‌های اجتماعی و جامعه‌شناختی از لوازم مهم پژوهش‌های جامعه‌شناختی جدی است. در همین ارتباط، مباحث نظری درباره جامعه را می‌توان به سه دسته (که البته هنگام تحقیق یا یکدیگر همپوشانی دارند) تقسیم کرد و معیارهای ارزیابی آن‌ها را مور توجه قرار داد (هم اکنون چنین توجهاتی در جامعه‌شناسی ذیل مباحث فرانتزوری مطرح می‌شود و آگاهی از آن‌ها جزو الزامات آموزشی رشته‌های علوم اجتماعی است). این تقسیم‌بندی سه‌گانه، چارچوب ارزیابی من از کارهای بازرگان را تشکیل می‌دهد.

۱. بازرگان و نظرورزی‌های نوع اول

دسته اول، نظریه‌های تجربی و متداول در جامعه‌شناسی است. در حوزه‌های جامعه‌شناسی، این نظریه‌ها که رابرت مرتون از آن‌ها با عنوان نظریه‌های برد متوسط یاد می‌کرد، به وفور یافت می‌شود. این نظریه‌ها هم چرایی یک پدیده، مساله یا تغییر اجتماعی (همچون انقلاب‌ها یا آسیب‌های اجتماعی)

دموکراتیک مثل انتخابات، پارلمان و قواعد و ضوابط بروکراتیک پذیرفته می‌شود و در عین حال، فقیه به عنوان روحانیت ممتاز، مجری اسلام فقهاتی به صورت "سرپرستی پدرسالار و مکتب‌گرایی، از بالا سر قوانین و ضوابط و مسئولیت‌ها، بر ملت و دولت و دیانت" و بر همه شئون مملکت ناظر است. سپس با پنج شاهد تجربی از این سنخ دموکراتیک-امامی-ارشادی دفاع می‌کند (همان). سخن او آن است که "نظام فاتح" دقیقاً خواسته صد در صدی انقلابیون نبوده است. به همین دلیل او بر مبنای همین تحلیل از وضع سیاسی آینده ایران و آشفته‌گی‌هایش نگران است و دست به دعا برمی‌دارد. ما از یک جامعه‌شناس در سطح نظریه‌پردازی تعلیلی و سنخی چه می‌خواهیم؟ می‌خواهیم پدیده مورد بررسی‌اش را تعلیل و تبیین کند یا بگوید از چه سنخی است و از این طریق روشنگری کند و زمینه درمان مسائل جامعه را فراهم آورد و مثالی که آوردم، نشان می‌دهد بازرگان از عهده چنین کاری (آن‌هم در فضای سنگین دوره جنگ) برآمده است و اسیر جو سنگین فکری زمانه خویش نشده است.

۲. بازرگان و نظریه‌های نوع دوم

دسته دوم، نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی است. در نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی فقط یک پدیده خاص در جامعه مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، بلکه ریشه‌ها و علل بنیادی تغییرات یک جامعه در یک دوره از تحول اجتماعی‌اش مورد توجه قرار می‌گیرد، مثل نظریه‌های کلان جامعه‌فئودالی و جامعه سرمایه‌داری مارکس، نظریه جامعه مکانیکی یا جامعه ارگاتیک دورکیم، نظریه جامعه در حال گذار اسملسر، نظریه جامعه شبکه‌ای کاستلز یا نظریه جامعه بازاندیشانه گیدنز که به بررسی جوامع پسا صنعتی می‌پردازند. نظریه‌های کلان به سهولت نظریه‌های دسته اول، مورد نقد و آزمون تجربی قرار نمی‌گیرند. با این همه این نظریه‌ها نیز تعلیلی-تبیینی‌اند (اگرچه به راحتی تجربه‌پذیر نیستند)، ولی می‌توانند راهگشا یا عقیم باشند، به این معنا که به مطالعات بیشتری دامن بزنند یا نزنند یا در بازار مطالعات جامعه‌شناسی پرفروش یا کم‌فروش باشند. باید توجه داشت که هر محقق که به صورت تعلیلی یا سنخی (یعنی نوع اول نظریه‌پردازی) نظریه‌پردازی می‌کند، به صورت تلویحی یا تصریحی درباره جامعه مورد بررسی خود یک دیدگاه کلان دارد و آگاهانه یا ناآگاهانه به یکی از نظریات کلان جامعه‌شناختی نزدیک‌تر است. از این رو توجه به نظریه‌های کلان، محقق را نسبت به دیدگاه‌های کلانی که بر جامعه مورد مطالعه‌اش احاطه دارد، آگاه می‌کند. به عنوان مثال، اغلب جامعه‌شناسان ایرانی درباره جامعه ایران تحت تاثیر نظریه کلان "جامعه در حال گذار" قرار دارند که به نظر من در شرایط فعلی، میزان راهگشا بودنش محل مناقشه است.

به اعتقاد من بازرگان در نظریه‌پردازی کلان هم درباره جامعه ایران سخنانی شنیدنی دارد. درباره جامعه ایران (در دوره پیشامدرن و مدرن آن) نظریه‌پردازی‌های گوناگونی صورت گرفته است. او در نظریه "سازگاری ایرانی‌اش همچون این خلون و مارکس، بر مبنای بنیادی‌ترین عوامل غیرفردی مثل شرایط اقلیمی-معیشتی و جایگاه جغرافیایی ایران، به توضیح برخی روحیات پایدار، مثل بی‌تربیتی اجتماعی، شلختگی و بی‌نظمی، ضعف در هزینه و فایده و عاقبت‌اندیشی در امور و عدم پایبندی به تمام کارهای در دست انجام، می‌پردازد. همچنین در پناه چنین توضیحی است که برای او روحیه سازش، تسلیم، تزویر، ترس و تعجیل در این میان (به عنوان یکی از زمینه‌های اصلی عدم توسعه‌نیافتگی) تداوم یافته است (بازرگان، ۱۳۸۰: ۴۱۵-۴۱۳).^۲

ارزش توضیحی کار بازرگان وقتی روشن می‌شود که اولاً نظریه او را با نظریه‌های کلان دیگر در زمان او درباره جامعه ایران تحت عنوانین "جامعه نیمه‌فئودالی-نیمه‌سرمایه‌داری"، "جامعه نیمه‌استعماری"، "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و "جامعه شبه‌مدرنیستی" مقایسه کنیم و ثانیاً توجه داشته باشیم که در فضای فکری

آن دوره (دهه ۴۰ و ۵۰) عرصه عمومی ایران از لحاظ ایدئولوژیکی تحت تاثیر ناسیونالیسم باستانگرا و عظمت‌طلب پهلوی قرار داشت که گذشته ملی و فرهنگی ایران را تقدیس می‌کرد، در حالی که نظریه بازرگان درباره جامعه ایران انتقادی، آسیب‌شناسانه و غیرتبلیغاتی بود.

در عرصه عمومی ایران، بازار نظریه‌پردازی کلان درباره جامعه، بازار پررونقی نیست. با این همه معتقدم نظریه سازگاری ایرانی و نظریه بازرگان درباره استبداد ایرانی به علاوه مطالعاتی که درباره پیامدهای نوسازی دوران پهلوی و نوسازی دوران پس از انقلاب اسلامی انجام شده، زمینه را برای صورت‌بندی یک نظریه کلان برای جامعه امروز ایران فراهم می‌کند. برای محققانی که قصد دارند نظر کلان خود را درباره جامعه ایران منقح کنند، نظرات کلان بازرگان درباره جامعه ایران، با همه انتقاداتی که به آن‌ها وارد است، راهگشاست. در این جا منظور از راهگشا بودن به معنای موثر بودن نظریه در دامن زدن به مطالعات و بحث‌های سازنده در راه شناخت جامعه ایران است. مباحث اجتماعی مرحوم بازرگان در زمان خود او هم راهگشا بود. به عنوان مثال می‌توان دادوستد با مباحث بازرگان را به روشنی در اثر تحقیقی ارزنده استاد شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران دید (مطهری، ۱۳۶۰).

۳. بازرگان و نظریه‌های نوع سوم

نوع سوم، مکتب‌ها و مدارس نظری جامعه‌شناختی است، مثل مباحث مکتب فونکسیونالیسم، مکتب تضاد و مکتب کنش متقابل نمادین. در این سطح از مباحث نظری، محقق مثل نظریه‌های نوع یک و دو با مباحث تعلیلی (و سنخی) چه در سطح موضوعات خاص در جامعه و چه در سطح کلیت جامعه در یک دوره روبرو نیست، بلکه در این جا محقق با دوراهی‌ها و معضلاتی روبروست که در جریان تحقیقات جامعه‌شناسی وجود دارند و از آن جا که به سود هر سوی این دوراهی‌ها دلایل جدی وجود دارد، جامعه‌شناسان هر کدام به راهی می‌روند و با این معضلات کنار می‌آیند. به عبارت دیگر، محققان با توجه به پاسخ‌هایی که به چند پرسش بنیادین اجتماعی-جامعه‌شناختی می‌دهند، به یکی از مکتب‌ها و مدارس نظری جامعه‌شناسی نزدیک می‌شوند و در چارچوب آن مکتب‌ها و با عطف نظر به خطوط راهنمای کلی آن، نظریه‌پردازی و پژوهش تجربی می‌کنند. در این جا به عنوان نمونه، به شش دوراهی مهم اشاره می‌کنم که هر جامعه‌شناسی باید تکلیف خود را با آن‌ها روشن کند. اول این‌ها که آیا در بررسی پدیده‌های اجتماعی باید همچون دورکیم به روش‌های علوم تجربی پایبند بود یا دنیای اجتماعی ماهیت دیگری دارد و محقق باید به روش‌های انسانی به معنایی غیر از روش‌های علوم تجربی پایبند باشد (مثل آلفرد شوتس) یا اساساً باید از تجربه‌گرایی و تاویل‌گرایی فراتر برود. دوم این‌ها که آیا باید با ماکس وبر همراه بود و در تحلیل نهایی، ریشه پدیده‌های اجتماعی را به امر فردی بازگرداند یا با دورکیم همراه شد و ریشه پدیده اجتماعی را به امر جمعی (یا غیرفردی و ساختاری) نسبت داد. سوم این‌ها که آیا باید ماهیت اصلی جامعه را همچون مکتب فونکسیونالیسم ناشی از توافق افراد درباره ارزش‌ها، رویه‌ها و قواعد مشترک دانست یا ماهیت جامعه را همچون مکتب تضاد ناشی از سلطه (و تنازع) در سلسله مراتب جامعه محسوب کرد. چهارم این‌ها که آیا ریشه بنیادی جامعه جدید در تغییر تفکر و ارزش‌های آدمی، خصوصاً ارزش‌های دینی است (نگاه وبری) یا جامعه جدید در تغییر شیوه معیشت خصوصاً وسایل و روابط تولید ریشه دارد (نگاه مارکس) یا ترکیبی از این زمینه‌هاست. پنجم این‌ها که آیا تحول جوامع از ساده به پیچیده در یک مسیر تک‌خطی، تکاملی و قانونمند است یا چندخطی، غیرتکاملی و تصادفی است. ششم این‌ها که آیا زن به طور بیولوژیکی و طبیعی زن به دنیا می‌آید (نگاه دورکیم) یا موقعیت فرورپایه زن در اثر عوامل اجتماعی و ساختار نابرابر جامعه شکل می‌گیرد (نگاه جامعه‌شناسی متاخر).

به این گونه و حول و حوش دوراهی‌های مزبور است که مباحث نظری-مکتبی جامعه‌شناسی شکل می‌گیرد. در مباحث نظری-مکتبی لولا مانند مباحث نظری دسته اول و دوم، معیار تجربی به طور مستقیم مطرح نیست، بلکه تساجم نظری مباحث و میزان استقبالی که از این مکاتب در مدارس و آکادمی‌های جامعه‌شناسی صورت می‌گیرد مطمح نظر است. ثاباً اغلب نظریه‌پردازان مطرح در رشته جامعه‌شناسی، در دوره اخیر با ارائه دلایل خود به رویکرد ترکیبی روی آورده‌اند. به هر حال همان طور که گفته شد مباحث نظری در جامعه‌شناسی هم شامل مباحث نظری تجربی و هم دربرگیرنده مباحث نظری مکتبی است و توجه به این مباحث و معیارهای آن هنگام بررسی پدیده‌های اجتماعی برای محقق موضوعات اجتماعی ضروری است. به عبارت دیگر، جامعه‌شناسان جدی هنگام مطالعه جامعه با قطب‌نما (جدی گرفتن ملاحظات مندرج در مکاتب جامعه‌شناسی) به دنبال شناخت موضوعات و مسائل اجتماعی در جامعه هستند.

اینک از زوایه نظرووری مکتبی به سراغ بازارگان برویم.

از منظر نظرووری مکتبی، بازارگان در هیچ یک از مباحث اجتماعی‌اش مواضع مکتبی جامعه‌شناختی خود را اعلام نمی‌کند. به عنوان نمونه او ادعا نمی‌کند که طرفدار مکتب فونکسیونالیسم یا تضاد یا کنش متقابل در جامعه‌شناسی است. دغدغه اصلی او پاسخگویی به سوالات اجتماعی است. او سعی داشت با یک شیء استدلالی و تجربی به این سوالات پاسخ بدهد. اما ویژگی جالب توجه لرزیلی‌های اجتماعی وی این است که بی‌ضابطه و بی‌قطب‌نما به تحقیقات اجتماعی در ایران نمی‌پردازد، بلکه در اکثر فراورده‌های تحقیقی‌اش گویی از منظومه مفهومی و معیارهای خاصی یا به تعبیری، از مکتب خاصی که مخصوص خود اوست، پیروی می‌کند. فرضیه من این است که در کارهای او می‌توان یک مکتب ایرانی-اسلامی-علمی اجتماعی را تشخیص داد. اگرچه این مکتب در مرحله جنینی است و چون بازارگان خود را کمتر درگیر مباحث معرفت‌شناسی و علم‌شناسی می‌کرد، توفیق نداشت مواضع مکتبی خود را دقیقاً بیان کند و ترویج دهد. اینک سعی می‌کنم ویژگی‌های مکتب و مدرسه تحقیقاتی او را به شرح زیر مشخص کنم.

۱. او یک پیرو پیوسته تحلیل شده و در عین حال تفهم‌گرا بود. بازارگان به پیرو پیوسته و تجربه‌گرایی مشهور شده اما تجربه‌گرایی او در تحلیل اجتماعی از نوع فیزیکی خام‌اندیشانه نیست. او معمولاً قبل از هر تحلیل و تفسیری درباره امور اجتماعی، به پدیده مورد بررسی‌اش نزدیک می‌شود. در این مرحله او گویی یک تحلیل‌گرا معنارگرا ارزش‌گرا و کیفی‌گرا (ماکس وبری) است. معمولاً ابتدا به این شیوه پدیده مورد بررسی‌اش را توصیف می‌کند (به عنوان نمونه نگاه کنید به مقاله روضه‌خوانی او، ۷۴: ۱۳۸۷-۶۹). سپس با التزم به معیارهای تجربی دست به تحلیل پدیده مورد نظرش می‌زند یا برای توضیح آن از استخ استفاده می‌کند و برای تأییدش از رخدادهای قابل مشاهده تجربی بهره می‌گیرد. او با این که به لحاظ علمی به علم تجربی مکتبیک (ترمودینامیک) گرایش دارد و ظاهراً فقط باید به روش‌های کمی التزام داشته باشد ولی در اغلب بررسی‌های اجتماعی‌اش از تجربه زیسته و مشاهدات مستقیم خود که معمولاً مشاهده همراه با مشارکت بوده است استفاده می‌کند (به عنوان مثال به مقاله تهران و دود بخاری‌های او نگاه کنید). بازارگان در بررسی‌هایش با ظرافت جالب توجهی نوروش کمی و کیفی (تفهیمی) را با هم ترکیب می‌کند. به عنوان نمونه می‌توان به توصیف و تبیین جامعه‌شناختی او از شهر تهران مراجعه کرد.

۲. او هنگام تحلیل می‌کوشد مخاطب خود را به لحاظ استدلالی توجیه و قانع کند. جالب این که او در توجیه‌هایش هم فردگرا و هم جمع‌گراست. به عبارت دیگر، فردگرایی یا جمع‌گرایی او به این بستگی دارد که چه موضوعی را در چه سطحی مورد پژوهش و واکاوی قرار می‌دهد. برای نمونه وقتی درباره جامعه

ایران در نظریه سازگاری ایران نظریه‌پردازی می‌کند بنیادی‌ترین بحثش برای توضیح جامعه عامل فرافردی وضع معیشت و جغرافیای ایران است. او با این که در مواضع سیاسی لیبرال و آزادیخواه بود ولی در مواضع مکتبی جامعه‌شناختی‌اش فردگرایی صرف نبود. وقتی درباره آزادیخواهی و موقع حکومت مردم‌سالاری در ایران سخن می‌گوید هم به عوامل فرافردی و ریشه‌های تاریخی استبداد اشاره می‌کند و هم با تأکید بسیار به عمل آگاهی افراد و بالایش خرافه‌ها از افکار مردم می‌پرتزد. به دیگر سخن، در مکتب او فهم و تحلیل عمیق موضوع مورد بررسی‌اش مهم است نه این که یک جمع‌گرا یا فردگرایی صرف باشد. جالب این که در حال حاضر در محافل معتبر جامعه‌شناسی نیز چنین رویکردی رایج است.

۳. به طور کلی در مکتب او، مشکل جامعه ایران نه دین اسلام، بلکه استبداد سیاسی‌ای است که به نام ملیت یا دین یا حفظ وحدت کشور اعمال می‌شود. او در تحلیل مسائل جامعه ایران به دین (امور ایمانی، ارزش‌ها، اعتقادات و مراسم دینی) توجهی عمیق دارد و در عین ایمان عمیق به دین اسلام و تشیع و ابراز صریح آن، در بررسی‌های اجتماعی‌اش سعی می‌کند با شیوه استدلالی و تجربی، مخاطب خود را قانع کند (اگرچه مطالعات اولیه دوره جوانی‌اش را باید از این قاعده استثنا کرد).

۴. در مکتب او علاقه عمیقی به شکل خاصی از توسعه و ترقی ایران وجود دارد و در اغلب تحلیل‌هایش، رد پای چنین علاقه‌ای دیده می‌شود. به این معنا که او به توسعه و آبادانی جامعه در پناه یک حکومت قانونی، مردم‌سالار و یک جامعه مدنی غیروابسته و شهروندانی آگاه فعال و بانشاط قائل است. او در فرایند این توسعه به خرافه‌زدایی از دین اعتقاد دارد ولی در عین حال معتقد است ارزش‌ها و آموزش‌های دینی فرایند توسعه درون‌زای ایران را تقویت می‌کنند. از این نظر، او متفکری مدرن و مذهبی است که البته نه غرب‌گرا و نه سنت‌گراست و در تحلیل جامعه هم به ویژگی‌های مدرنیته غربی (خصوصاً تجربه خودش در پاریس) و هم به میراث دینی، سنتی و ملی ایران توجه دارد. او برای مدرن کردن، عاشق کور مدرنیته اروپایی نیست و معتقد جدی مدرنیته آمرانه پهلوی است. برای گریز از بی‌پنویاری زندگی غربی، عاشق بی‌چون و چرای بازگشت به سنت‌ها نیست. به عبارت دیگر، یکی از دستاوردهای بزرگ فعالیت فکری بازارگان بازخوانی سنت‌هاست. به نظر می‌رسد او از مدرنیته‌ای اختصاصی که با ایران و میراث ملی و مذهبی آن متناسب باشد به صورت خلاصانه دفاع می‌کند و مخالف تقلید بی‌رو کرات‌های دوره پهلوی از الگوهای ناسنجیده غرب و ارات‌تورزی‌های ناسنجیده سنت بود.

۵. در مکتب بازارگان، تحقیقات به زبان ساده و دور از تکلف‌های علمی و فخرفروشی‌های آکادمیک ارائه می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان بصیرتی را که خواننده از تحقیقات اجتماعی بازارگان در مورد لوزاع جامعه ایران به دست می‌آورد (به عنوان نمونه با مطالعه آرای او درباره موانع معیشتی، جغرافیایی و سیاسی-استبداد تاریخی- که در راه عقب‌افتادگی و توسعه‌نیافتگی جامعه وجود دارد)، با لرزیلی کسانی با عنوان استالان رسمی جامعه‌شناسی در ایران مقایسه کرد.

۶. با این که بازارگان همیشه نگاهی آسیب‌شناسانه به جامعه ایران دارد اما در مجموع می‌توان در کارهای او یک بیش تکاملی حلقی و رو به جلو را تشخیص داد. او حتی این بیش را با صراحت کامل به حوزه فهم دینی هم تعمیم می‌دهد. ویژگی‌هایی که در بالا درباره منظومه فکری-ارزشی-روشی مرحوم بازارگان گفته شد اگرچه عیناً مانند ویژگی‌های مکتب شناخته شده در جامعه‌شناسی نیست اما نشان می‌دهد بازارگان در تحقیقات اجتماعی‌اش به پیچیدگی‌های موضوع تحلیل اجتماعی توجه داشته و برای شناخت آن‌ها بی‌ضابطه و بی‌قطب‌نما عمل نمی‌کرده است. رشد و گسترش این نوع مطالعات است که می‌تواند به شکل‌گیری مکتب تحقیقاتی اجتماعی که با ویژگی‌های فرهنگی، دینی و

اجتماعی ایران هم تناسب داشته باشد، کمک کند. سال‌هاست که در ایران بخشی از مخالفان علوم انسانی از موضع اسلامی نمودن علوم انسانی به مقابله‌ای نه چندان راهگشا با علوم انسانی پرداخته‌اند. تکیه‌گاه مقابله آن‌ها مکانی نیست که از دل مطالعات تجربی محققان مسلمان درباره جامعه ایران سربرآورده باشد و آراء آنان به رواج مطالعه درباره جامعه واقعا موجود ایران دامن نمی‌زند. منافعان این نظریات به طور مبهمی می‌خواهند از قداست تعالیم اسلامی برای طرد علوم انسانی استفاده کنند. اگر بخواهیم تکیه‌گاه مقابله آنان با علوم انسانی را روشن کنیم، از این قرار است: آنان مبانی نظری و تاریخی جامعه‌شناسی واقعا موجود در دانشگاه‌های جهان را با مبانی نظری- الهی مسلمانان مغایر می‌یابند و جوامع غربی را که از نظر آنان جوامعی دنیاگرا، دین‌گریز و بی‌بندوبار و فاقد غایات دینی هستند، خواستگاه این مبانی نظری می‌دانند (درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۳)، ولی آنان تاکنون با رویکرد مزبور به بحث‌ها و مطالعات مشخصی درباره جامعه ایران دامن زده‌اند تا با مقایسه آن‌ها با بحث‌های رایج در جامعه‌شناسی، بتوانیم از جامعه‌شناسی اسلامی- ایرانی- بومی مورد نظر آنان سخن بگوییم. اما بازرگان همچون مخالفان علوم انسانی به تخطئه علوم انسانی (از جمله جامعه‌شناسی) نمی‌پرداخت. او مسلمان متدین و با اخلاصی بود که به طور جدی با تقلید هر چیز از غرب مخالف بود و سعی می‌کرد با التزام به روش‌های استدلالی و تجربه و با توجه به پیچیدگی‌های مطالعه امور انسانی (که به سادگی نمی‌توان روش‌های علوم تجربی را! در مورد آن‌ها به کار برد) به مطالعه مسائل مهم جامعه ایران بپردازد. به عبارت دیگر، مواضع مکتبی بازرگان، راهنمای مطالعاتش بود تا تفسیرهای واقع‌گرایانه‌تری از جامعه ایران ارائه دهد.

نتیجه

۱. بازرگان را نباید در عناوین شناخته‌شده‌اش (مثل استاد ترمودینامیک، مصلح دینی، مصلح سیاسی، اسلام‌شناس روزآمد، روشنفکر دینی و...) خلاصه کرد. به اعتقاد من، او یک اندیشمند اجتماعی و جامعه‌شناس هم بوده است. با مطالعه آثار او و روشنگری‌اش در موضوعات مرتبط با جامعه ایران، می‌توان با پاره‌ای ویژگی‌های جامعه، مثل وضع معیشتی و جغرافیایی، آن هم ذیل یک مکتب ایرانی، اسلامی و علمی آشنا شد. آثار او به عنوان یک محقق متعهد به روش‌های تجربی و دین و ملیت ایرانی، قابل پیگیری است.

۲. بازرگان ادعای جامعه‌شناس بودن نداشته اما نظروزری‌های جامعه‌شناسانه او در هر سه سطح نظریه‌های اجتماعی و جامعه‌شناختی، قابل توجه است. جوانان علاقه‌مند و با استعداد در علوم اجتماعی، برای این که در پیچیدگی‌های موجود در تحقیقات اجتماعی ایران درنمانند، می‌توانند از تجربه تحقیقاتی بازرگان بهره ببرند و توجه داشته باشند که در تحقیقات اجتماعی، نمی‌توان بدون قطب‌نما (یا ضرورت توجه به مباحث مکتبی) حرکت کرد. در غیر این صورت، محقق ممکن است به متعارض گویی بیفتد.

۳. فراورده‌های تحقیقاتی بازرگان در زمینه مسائل جامعه ایران، اولاً با یکدیگر متعارض نیستند و از انسجام متناسبی برخوردارند، زیرا همان طور که گفته شد، او با قطب‌نما و منظومه مفهومی‌اش حرکت می‌کرد؛ ثانیاً او برای قبولانیدن مباحثش به مخاطبان خود، به استدلال و بیان روشن تکیه می‌کرد و به فخرفروشی علمی و تحقیقاتی متوسل نمی‌شد و در پشت شخصیت‌های بزرگ علمی یا عناوین دانشگاهی سنگر نمی‌گرفت؛ خصوصاً وقتی با صاحبان قدرت سیاسی مواجه می‌شد، در مقایسه با زمانی که در برابر دانشجویانش قرار می‌گرفت، متفاوت سخن نمی‌گفت. جالب این که او دستاوردهای خود را فقط در دانشگاه‌ها ارائه نمی‌داد، بلکه آن‌ها در دیگر عرصه‌های عمومی، مثل محافل مذهبی و انجمنی نیز مطرح می‌کرد. همین دو ویژگی، از زمینه‌های

رشد و گسترش آرای بازرگان در جامعه ایران بوده است.

۴. یکی دیگر از دلایلی که از پختگی جامعه‌شناسی بازرگان حکایت می‌کند، این است که او به عنوان یک شخصیت خواهان تغییر در جامعه ایران، از میان گونه‌های مختلف تغییر اجتماعی به الگوهای تغییر اصلاحی، تدریجی و دموکراتیک اعتقاد داشت و اسیر الگوهای ایده‌الیستی غیرعملی نبود. او به دلیل تحلیل‌های واقع‌بینانه‌ای که از جامعه ایران داشته حتی وقتی دیگر رویکردهای تغییر در عرصه عمومی در اوج رونق بودند (مثل رویکرد تغییر انقلاب اجتماعی چپ‌ها، یا رویکرد تغییر اصلاحات آمرانه پهلوی‌ها و...)، از رویکرد تغییر اصلاحی دموکراتیک خود دست برنمی‌داشت و "جوگیر" نمی‌شد. او حتی در آستانه وقوع انقلاب اسلامی نیز که به رویکرد انقلابی روی آورد، از رویکرد انقلاب سیاسی (فقط تغییر حکومت) دفاع کرد و اسیر رویکرد تغییر انقلاب اجتماعی که وعده جامعه بی‌طبقه را می‌داد، نشد. او اساساً در عرصه سیاسی به دلیل ارزیابی واقع‌گرایانه‌اش از اوضاع جامعه، هیچ‌گاه یک فعال سیاسی ایده‌الیست چپ‌خوان نشد.

۵. شایسته است کسانی که نگران ورود علوم انسانی تقلیدی به ایران هستند، توجه داشته باشند که راه مواجهه منطقی و سازنده با افکار وارداتی، حمله از موضع قدرت سیاسی به علوم انسانی نیست، بلکه بهترین راه زمینه‌سازی برای رشد محققان مستقل و متعهد است. دلیل این که علوم انسانی در غرب رشد کرده، آن است که آزادی در تحقیقات نهادینه شده است. علاوه بر این برای درمان خطاها در هر رشته علمی نمی‌توان از بیرون به آن حمله کرد، باید با تأمین آزادی نقد و بررسی (در نظریه‌ها و مدرسه‌های رشته‌های تحصیلی) در خود آکادمی‌ها و دانشکده‌ها با مشکل روبرو شد. کسانی که تخصصی در یکی از رشته‌های علوم انسانی ندارند و مفاخر و شخصیت‌های تاریخی و فرهنگی ایران (همچون ابوعلی سینا، غزالی، ابوریحان بیرونی، ملاصدرا و...) را نمی‌شناسند و تحقیقات قابل توجهی در کارنامه خود ندارند، قادر نیستند با زبان شعار و تهدید علوم انسانی را در ایران اصلاح کنند. ثمره کار این "علوم انسانی ستیزان" هموار کردن راه اقتدارگرایی و تمامیت‌گرایی، خشکاندن تحقیق انتقادی در عرصه عمومی و سیاسی است.

پانویس‌ها

۱. این سه نوع نظریه‌پردازی را نگارنده با تفصیل بیشتر در کتاب نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی مورد کنکاش قرار داده است (جلائی‌پور، ۱۳۸۷: ۳۹-۱۱۳).

۲. Matatheory

۳. برای آگاهی از آن دسته از مطالعات بازرگان که مبتنی بر تبیین علی از پدیده‌های اجتماعی ایران است، نگاه کنید به: جامعه‌شناسی شهر تهران، خاطرات مهندس بازرگان، ۱۴۲: ۱۳۷۵-۱۱۰۵. همچنین نگاه کنید به: بازرگان، ۱۳۷۷: ۴۸۴؛ تهران و دود بخاری‌ها، ۱۳۸۰: ۸۰-۷۵؛ کار در ایران، ۱۳۷۸: ۱۰۳-۹۱؛ چپ‌زدگی، ۱۳۸۷: ۱۴۳-۱۲۵.

۴. نگارنده در مقاله ایران: جامعه کژ مدرن نظریه‌های کلانی را که درباره جامعه ایران مطرح شده، مورد ارزیابی قرار داده است. می‌توانید این مقاله را در شماره آتی فصلنامه تحقیقاتی اجتماعی انجمن جامعه‌شناسی ایران ملاحظه کنید.

منابع

بازرگان، مهدی: انقلاب ایران در دو حرکت، نشر نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳.

- مجموعه آثار ۲، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۰.

- مجموعه آثار ۴، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۰.

- مجموعه آثار ۸، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۷۸.

- مجموعه آثار ۱۶، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۷.

جلائی‌پور، حمیدرضا و محمدی، جمال: نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی، نشر نی، ۱۳۸۷.

شصت سال خدمت و مقاومت: خاطرات مهندس بازرگان، در گفت‌وگو با سرهنگ غلامرضا نجفی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵.

مطهری، مرتضی: خدمات متقابل اسلام و ایران، قم، انتشارات صدرا، چاپ یازدهم، ۱۳۶۰.